

# طالبان، ناسیونالیسم وستم ملی در افغانستان

راد مهرآرمان



فصلنامه کمون

# طالبان، ناسیونالیسم و ستم ملی در افغانستان

راد مهر آرمان

فصلنامه کمون

۱۴۰۳

شناسه

طالبان، ناسیونالیسم و ستم ملی  
در افغانستان

نویسنده: راد مهر آرمان  
نشر الکترونیکی - ۱۴۰۳ خورشیدی



ناشر: فصلنامه کمون  
<https://commune1.org>

حق کپی رایت برای نویسنده و ناشر محفوظ است.

## فهرست عنوان ها

۴	چکیده
۶	پیش در آمد
۹	رویکرد حذف و ستم قومی طالبان پس از برگشتن دوباره به قدرت
۱۲	کوچ اجباری:
۱۴	رویکرد قومی:
۱۵	حذف زبان فارسی از تابلوهای ادارات دولتی:
۱۷	تشکیل دولت ناسیونالیستی در افغانستان
۱۸	تمرکز قدرت و حاکمیت استبدادی عبدالرحمان خان
۲۰	ماهیت ناسیونالیسم افغان
۲۲	ستم ملی
۲۴	رویکردها به ستم ملی
۳۰	ناسیونالیست‌های تمامیت‌خواه و نفی ستم ملی
۳۰	سخن پایانی
۳۵	منابع

## چکیده

در حکومت طالبان از سطح رهبری تا پایین‌ترین مامور با صلاحیت و حتا افرادی که در جاده‌های داخل شهر و ایستگاه‌های تاکسی‌ها و ماشین‌های شهری و سرویس‌های حمل و نقل، برای گرفتن پول از رانندگان توظیف شده‌اند همه پشتون تبار هستند.

این سطح در نظام بروکراتیک حکومت طالبان، پایین‌تر بخش، محسوب می‌شود؛ اما در این بخش نیز افرادی از اقوام دیگر و طالبان غیر پشتون جایی ندارند. این چیدمان در حکومت طالبان به خوبی نشان می‌دهد که قومیت و برتری قومی، جایگاه ویژه را در دستگاه حکومتی آن‌ها دارد.

ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان و یکی از رهبران جوان این گروه که از او به «طالب معتدل» نام برده می‌شود، نقش بیش‌تر پشتون‌ها را در حکومت طالبان، تایید می‌کند و در گفت‌وگویی با تلویزیون آمو، در پاسخ به این پرسش که چرا در حکومت طالبان، پشتون‌ها نقش بیش‌تری دارند؟ گفته است: «از نظر محاسبه اکثریت ملت ما پشتون هستند. این یک چیز طبیعی است.» (انترنشنال، افغانستان ۱۴۰۲)

این ادعا که نفوس پشتون‌ها بیش‌تر از اقوام دیگر است، توافق نظر در مورد آن وجود ندارد و انتقادهای جدی بر آن وارد است.

یک انتقاد این است که اکثریت و اقلیت بودن اقوام، باید بر اساس سرشماری دقیق و بی طرفانه، تثبیت شود و نهادهای که سرشماری را انجام می‌دهد، مشروعیت ملی داشته باشد؛ یعنی که نمایندگی از کلیت جامعه نماید و کارش را براساس اصول و معیارهای جمعیت‌شناسی انجام بدهد و در این کار هیچ‌گونه غرض و اهداف دیگری را دخیل نکند.

این در حالی است تا حالا و در گذشته آماری که از جمعیت و میزان نفوس اقوام افغانستان، منتشر شده با معیاری که گفته شد، مطابقت ندارد و از هیچ اعتبار علمی و ملی برخوردار نیست و بر این اساس، هیچ آمار واقعی در مورد اقلیت و اکثریت اقوام و میزان نفوس آنها وجود ندارد.

در حاکمیت دموکراتیک و شهروندگرا بحث اکثریت و اقلیت اقوام جایی ندارد. معیار اصلی در چنین نظام، داشتن حق مشارکت برابر شهروندان در حکومت است و حاکمیت با رأی مستقیم شهروندان تشکیل می‌شود و مشروعیت خود را از جامعه می‌گیرد و پاسخگوی خواست‌ها و نیازهای جامعه می‌باشد. این در حالی است که حکومت طالبان نه مشروعیت خود را از جامعه گرفته و نه نمایندگی از جامعه‌ی افغانستان می‌نماید و شهروندان هیچ نقشی در تشکیل حاکمیت طالبان ندارند.

رویکرد قوم‌گرایانه و ساختار تک‌قومی حاکمیت طالبان در قرن بیست‌ویکم خطر جدی است. جامعه‌ای که تکثر قومی-فرهنگی دارد و نیازمند یک نظام دموکراتیک غیرمذهبی و مبتنی بر حقوق برابر شهروندی است و چنین نظام، این جامعه‌ای ورشکسته و فروپاشیده را منسجم می‌سازد؛ اما رویکرد گروه طالبان نشان می‌دهد که بنیادهای حکومت‌داری آن‌ها بر برتری تباری، حذف و ستم ملی استوار است و این مسأله، عامل عقبگرد و سقوط افغانستان در قعر سنت‌گرایی و استبداد مذهبی-قبیلوی است. آمیزش این دو پدیده، روند تغییرهای دموکراتیک در این جامعه را دچار آسیب‌پذیری و ورشکستگی ساخته است.

## پیش در آمد

ساختار تک‌قومی حاکمیت طالبان و رویکردهای این گروه، این نگرانی را به‌وجود آورده که طالبان به دنبال استقرار نظام استبدادی در افغانستان هستند و حاکمیتی را در کشور مستقر کرده‌اند که براساس گفته‌های سخنگوی آن‌ها، پشتون‌ها در حکومت نقش درجه اول را و اقوام دیگر نقش درجه چندم و یا نقشی را نداشته باشند.

در این گونه حاکمیت، منابع اجتماعی و سیاسی، در انحصار یک قوم قرار می‌گیرد و استبداد و ستم ملی شکل می‌گیرد.

ستم ملی مشکل اساسی و تاریخی جامعه‌ی افغانستان است. از دوره‌ی زمامداری عبدالرحمان که حاکمیت متمرکز در افغانستان شکل گرفت تا سقوط دولت جمهوری داوود خان، حاکمیت و قدرت سیاسی در محدوده‌ی دودمانی از یک قوم، قرار داشت و اقوام دیگر در حاکمیت سیاسی، نقشی نداشتند.

از زمان سقوط جمهوری داوود خان تا سقوط نظام جمهوری ریاستی محمد اشرف غنی، در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ هرچند جنگ‌های نیابتی قدرت‌های سرمایه‌داری در افغانستان جریان داشت و سلطه‌ای حاکمیت مطلق‌گرای قومی شکسته شده بود؛ اما دولت و حکومت‌هایی که در این فاصله به وجود آمدند، دموکراتیک نبودند و گرایش انحصارگری و برتری‌خواهی قومی و تباری در آن‌ها وجود داشت و عامل جنگ‌های داخلی و سقوط کشور در کام قدرت‌های سرمایه‌داری بودند. در هر بار سقوط دولت، گرایش‌های تباری و قبیله‌ی نقش داشته و تنش‌های اجتماعی و قومی، شدت گرفته و جامعه را تا فروپاشی مطلق نزدیک ساخته است.

با آن که سخن گفتن از «ستم ملی» برچسب‌هایی را به دنبال دارد با آن‌هم، پرداختن به این مسأله و شناسایی عوامل آن، نیاز مهم برای نتیجه‌بخش شدن مبارزات دموکراتیک و



سوسیالیستی است. ستم ملی پیوند محکم و ناگسستنگی با ستم طبقاتی دارد.

با توجه به اهمیت این موضوع، بازخوانی «ستم ملی» نیاز بنیادی و راه گشای حل «مسأله ملی» در افغانستان است. جامعه‌ای که متشکل از اقوام مختلف و دارای خرده فرهنگ و زبان‌های متعدد و گوناگون است؛ اما نزدیک به صد و پنجاه سال می‌شود که این جامعه، از استبداد داخلی رنج برده و حالا در قرن بیست و یکم در کام یک گروه عقب‌گرای مذهبی و با گرایش برتری‌خواهی تباری قرار گرفته و خطر تشکیل یک نظام مطلق‌گرایی استبدادی و پی‌ریزی بنیادهای استبداد قومی را به‌وجود آورده است.

گزارش و خبری‌های که از عملکرد طالبان در این دور حاکمیت آن‌ها، در رسانه‌ها و منابع خبری نشر شده، نشان می‌دهد که طالبان با اقوام غیر پشتون و مسایل اجتماعی، رویکرد قوم‌گرایانه و استبدادی دارد. بخشی این گزارش‌ها در این مقاله مستند شده و با استفاده از این منابع، عملکرد طالبان مورد تحلیل قرار گرفته است. این مقاله‌ای تحلیلی، به این فرضیه می‌پردازد که نادیده انگاری «ستم ملی» و رویکردهای احساسی به مسأله‌ای ملی در تداوم استبداد و ستم اجتماعی در افغانستان نقش دارد. رویکرد روشن‌گرایی به «مسأله‌ای

ملی» زمینه‌ها و بسترهای هرچه بیش‌تر همدیگر پذیری و دمکراتیک شدن جامعه را تقویت می‌کند. برخورد دگم‌اندیشانه و فروکاستن ستم به یک عامل، چه آن عامل «اصلی» یا «فرعی» خوانده شود، مسأله‌ای ملی را حل نمی‌کند و زمینه‌ها و بسترهای ستم و عقب‌ماندگی اجتماعی و فرهنگی را به اشکال مختلف باز تولید کرده و گسترش می‌دهد.

## رویکرد حذف و ستم قومی طالبان پس از برگشتن دوباره به قدرت

طالبان در پانزدهم اگست ۲۰۲۱ میلادی پس از فرار اشرف غنی رئیس‌جمهور، قدرت را به‌دست گرفتند. خروج نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان، بخش مهمی از توافقنامه‌ی دوحه میان طالبان و آمریکا بود و بخش زیادی از این نیروها کشور را ترک کرده بودند و روند خروج آن‌ها، جریان داشت.

توافقنامه‌ی دوحه در نتیجه‌ای بیش از دوسال مذاکره‌ی علنی و رسمی در قطر، میان نمایندگان طالبان و آمریکا به رهبری زلمی خلیل‌زاد و رابطه و گفت‌وگوهایی پنهانی و غیررسمی که از سال ۲۰۰۸ میلادی میان آمریکا و طالبان وجود داشته، صورت گرفت. درحالی‌که سناریویی مذاکرات صلح، میان فرستادگان دولت و نمایندگان طالبان در قطر، برای توافق روی تشکیل دولت جدید جریان داشت، طالبان در داخل کشور،

حملات و فشارهای نظامی خود را بیش تر ساخته بودند و دایره نفوذ دولت، هر روز تنگ تر می شد و خبر سقوط مراکز ولسوالی ها و ولایت ها به نشر می رسید. با نزدیک شدن زمان خروج کامل نیروهای آمریکایی، طالبان به کابل نزدیک شده بودند و در نهایت در پانزدهم اگست، محمد اشرف غنی، همراه با حلقه‌ی نزدیک خود در ارگ ریاست جمهوری، با چرخبالی میدان هوایی کابل را ترک کردند. طالبان وارد این شهر شدند و تمامی مراکز نظامی و دولتی را تصرف کردند.

از زمانی که سناریویی برگشتاندن طالبان به قدرت، توسط آمریکا زیرنام «مذاکرات صلح» علنی شد، قباحتهای زیادی از عملکرد و ماهیت طالبان نیز صورت می گرفت و در رسانه‌های همسو با سیاست‌های آمریکایی و حامیان طالبان، موجی از فرافکنی و تبلیغات برای وارونه سازی این گروه نشر می گردید و گفته می شد که «طالبان تغییر کرده اند، به حقوق زنان، ارزش ها و دستاوردهای که در بیست سال حاکمیت نظام جمهوری در افغانستان به وجود آمده اند، احترام می گذارند». رهبران طالبان در رسانه‌ها و در نشست‌های فرمایشی که به نام «صلح» به میزبانی آمریکا، روسیه و ایران در قطر، مسکو و تهران برگزار می شد، سخن از رعایت کردن حقوق زنان و مشارکت آن‌ها در دولت و تضمین حقوق تمامی اقوام، می زدند

و چهره‌های ناسیونالیست و کسانی که علایق قومی و قبیله‌ای با طالبان داشتند و در دولت با عنوان‌های مختلف برای شان در پروسه‌ی مذاکرات صلح و در واقع برنامه‌ی برگشتاندن طالبان به قدرت، نقش داده شده بود، سخن از تغییر طالبان، می‌زدند و به جامعه این ذهنیت را می‌دادند که طالبان، مثل دوره‌ی حاکمیت گذشته‌ی خود برضد مدنیت، حقوق زنان، اقوام و مذاهب، عمل نخواهند کرد.

این فرافکنی‌ها و تبلیغات برای طالبان، به‌زودی و پس از آن که این گروه کنترل نهادهای دولتی را به‌دست گرفت و افراد و نیروهایش را در ساختار اداری و نظامی در کابل و ولایت‌ها مستقر کرد، دروغ از آب در آمد. به‌دستور رهبر طالبان، زنان از کار، آموزش و رفتن در پارک‌ها و مراکز تفریحی، منع شدند و این دستورهای زن ستیزانه با موجی از اعتراض‌های زنان در کابل و ولایت‌ها مواجه شد و این گروه شروع کرد به بازداشت و زندانی کردن زنان معترض و از بدترین نوع شکنجه و اعمال ضد انسانی برای سرکوب زنان استفاده کردند و همزمان با این اعمال، از زمان دوباره برگشتن طالبان به قدرت، این گروه اعمالی را مرتکب می‌شود که به‌طور واضح نشان می‌دهد که نسبت به زبان، مذاهب و اقوام غیر پشتون برخورد تبعیض آمیز و استبدادی دارد. این اعمال، شامل حذف زبان فارسی از

تابلوه‌های ادارات دولتی، دستور کوچ اجباری و جابجایی جمعیت، حذف افراد از رهبری و ساختار دولتی، رویکرد قومی و حذف مواد آموزشی مذهب خاص (فقه شیعه) از نصاب نظام آموزشی دوره متوسط و تحصیلات عالی است که در خبرها و گزارش‌های رسانه‌ها، بازتاب یافته است.

**کوچ اجباری:** یک ماه پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان، در ولایت دایکندی ۸۰۰ خانواده به دستور والی این گروه از محل زندگی شان در منطقه‌ی کدیر ولسوالی گیزاب، مجبور به کوچ اجباری شدند و به ساکنان پانزده روستا دستور دادند که خانه، زمین و جایداد شان را ترک کنند. (فارسی، اندیپندنت ۲۰۲۱) این منبع خبری، در گزارشی در این مورد، نوشته است: « نامه‌ای که از سوی امین الله زبیر، والی طالبان در دایکندی برای تخلیه‌ی روستاها صادر شده است، نشان می‌دهد که او به افراد تحت امرش توصیه کرده است، در صورتی که مردم در برابر این تصمیم ایستادگی کند، از نیروی نظامی استفاده شود.»

دیده بان حقوق بشر در گزارشی گفته است هزاران نفر در ولایت دایکندی که هزاره و شیعه بوده اند، توسط طالبان مجبور به کوچ اجباری شده اند. این نهاد، این عمل را مجازات گروهی هزاره ها و نقض آشکار حقوق بشری خوانده است. در گزارش

این نهاد گفته شده که ۲۵۰۰ نفر هزاره، از ولایت دایکندی و ارزگان مجبور به کوچ اجباری شده اند و از گرفتن محصولات زراعتی شان منع شده اند. مدیر بخش آسیایی دیده بان حقوق بشر گفته است: «طالبان هزاره ها و برخی را بر اساس قومیت و عقاید سیاسی به اجبار از محل زندگی شان بیرون می رانند تا امتیازات آن ها را به حامیان خود، پاداش بدهند».

در گزارش اندیپندنت فارسی آمده است که طالبان کوچ اجباری هزاره ها در دایکندی را دعوای زمین خوانده و آن را رد کرده اند؛ اما در گزارش دیده بان حقوق بشر گفته شده: «این اخراج با اعمال تهدید و زور، بدون طی کردن مراحل قانونی» صورت گرفته است. (دویچه وله ۱۴۰۰)

به غیر از این، طالبان در ماه ثور ۱۴۰۱ ده ها خانواده را در اندراب ولایت بغلان از خانه و محل زندگی شان کوچاندند. بی بی سی فارسی افغانستان، در گزارش خبری که در این مورد نشر کرده، به نقل از منابع محلی گفته است: «نیروهای طالبان بیش از ۳۰ خانواده را از روستاهای آنامک تغانک و باغ دره ولسوالی پل خصار از خانه های شان مجبور به ترک کرده اند و پانزده خانواده دیگر را هشدار داده اند که از این مناطق بیرون شوند. (بی بی سی فارسی افغانستان)

روزنامه‌ی هشت صبح به نقل از منابع محلی، گزارش داده که «طالبان در ولایت پنجشیر ۲۷ خانواده را کوچ اجباری داده اند». در این گزارش گفته شده کسانی که از این ولایت کوچ اجباری داده شده‌اند، غیر نظامیان بوده‌اند. (۸ صبح ۱۴۰۱)

این روزنامه به تاریخ (دوشنبه ۱۲ سنبله ۱۴۰۳) به نقل از منابع در در ولایت غزنی گزارش داده که طالبان ده‌ها جریب زمین زراعتی و علفچر باشندگان روستاهای واغ، سردریا و برکی ولسوالی ناور را به کوچی‌ها سپرده‌اند. این دستور پس از آن صورت گرفته که کوچی‌ها با باشندگان این مناطق دعوا باز کرده و دادگاه ابتدایی طالبان و رئیس اقوام و قبایل این گروه در ولایت غزنی حکم سپردن مناطق یاد شده را صادر کرده‌اند و به باشندگان آن مناطق دستور داده شده که هرچه زودتر مناطق شان را ترک کنند. (۸ صبح، روزنامه ۱۴۰۳)

**رویکرد قومی:** با به قدرت رسیدن دوباره طالبان در کشور، تنش‌ها و برخوردهای قومی افزایش یافته و بیش‌تر آن از مناطق مرکزی و شمالی کشور گزارش شده است. به طور کلی این تنش‌ها ناشی از هجوم کوچ‌ها در مناطق یاد شده بوده با ادعاهایی افراد کوچی که در حکومت طالبان، نقش نظامی و سیاسی دارند آغاز شده و حکومت طالبان در این مورد جانبدارانه عمل کرده است. یکی از رویدادهای تنش قومی، در

ولایت ارزگان در منطقه‌ی ششپر یا جوی نو بوده که منطقه‌ای هزاره‌نشین و حاصل خیز در ارزگان خاص است و در همسایگی آن، پشتون‌ها زندگی می‌کنند. ساکنان این منطقه، به منابع مختلف خبری و از جمله به بی بی سی گفته اند که افراد ناشناس شب هنگام در این منطقه حمله می‌کنند و حاصلات زمین، درختان و خانه‌ها را آتش می‌زنند.

تصاویر درختان و خانه‌هایی که آتش زده شده‌اند، منتشر شده و ساکنان این منطقه، به بی بی سی فارسی افغانستان و منابع دیگری خبری گفته اند که این حملات، توسط افرادی از قوم پشتون و در همسایگی آن‌ها، انجام می‌شود و هدف آن‌ها این است که با چنین فشارهایی، این منطقه‌ی حاصل خیز را تصرف کنند. در این گزارش خبری، به نقل از باشندگان این منطقه گفته شده که بر اثر این حملات ۱۴ نفر کشته شده و ۲۰ خانه تخریب و سوختانده شده و ۲۰۰ درخت قطع شده است. (بی بی سی ۱۴۰۲) این رویداد توسط باشندگان منطقه‌ی شش پر، مستند سازی شده و به سازمان ملل فرستاده شده است.

**حذف زبان فارسی از تابلوهای ادارات دولتی:** پس از آمدن دوباره طالبان به قدرت، مسأله‌ی زبان بیش‌تر تشدید شده است. به طور معمول در افغانستان نام وزارتخانه‌ها و ادارات



دولتی به سه زبان فارسی، پشتو و انگلیسی نوشته می‌شود. بارها حساسیت در مورد برداشتن یکی از دو زبان فارسی و پشتو، از تابلوهای ادارات دولتی به وجود آمده و حساسیت‌های قومی و فرهنگی را خلق کرده است.

در ماه‌های نخستین که طالبان دوباره در کشور حاکم شدند، تابلوهای ادارات دولتی را از نو، نوشتند و در آن‌ها، نام حکومت شان را آوردند؛ اما زبان فارسی را از این تابلوها حذف کردند. این عمل، در کابل، بامیان، هرات و بلخ صورت گرفت و حساسیت‌هایی را برانگیخت. یکی از این موارد که خبر ساز شده، حذف زبان فارسی از تابلوی شفاخانه‌ی حوزه‌ای هرات است. روزنامه‌ی هشت صبح به نقل از منابع در هرات، گزارش داده که طالبان در تابلوی شفاخانه حوزه‌ای هرات، زبان فارسی را حذف کرده اند و نام این شفاخانه را به زبان پشتو و انگلیسی نوشته شده است. (۸ صبح ۱۴۰۱)

یکی دیگر از رویکردهای حذفی طالبان، حذف فقه مذهب شیعه از نصاب آموزشی دوره ابتداییه، متوسطه و تحصیلات عالی است. طالبان به طور رسمی تدریس فقه شیعه را در دانشگاه‌ها منع کرده‌اند. در نصاب آموزشی دوره ابتداییه، متوسطه و لیسه کتاب‌های تعلیم و تربیه‌ی فقه مذهب جعفری، به دستور طالبان تدریس نمی‌شود و به جای آن، به دانش‌آموزان

شیعه، کتاب تعلیم و تربیه‌ی "فقه حنفی" آموزش داده می‌شود.

## تشکیل دولت ناسیونالیستی در افغانستان

تاریخ نگاران در افغانستان، تاج‌گذاری احمدشاه ابدالی توسط نمایندگان قبایل در سال ۱۷۴۷ میلادی در قندهار را، آغاز ناسیونالیسم افغان و تشکیل دولت، تلقی می‌کنند. (غلام محمد غبار ۱۳۶۸) با آن که از تشکیل حاکمیت احمدشاه ابدالی در قندهار سران و نمایندگان قبایل حمایت کردند و او حدود قلمرو خود را گسترش داد و با امپراطوری‌های منطقه جنگید؛ اما حکومت احمدشاه ابدالی شاخص‌های دولت را به مفهوم مدرن و ناسیونالیستی آن، نداشت و در آن زمان شرایط اجتماعی هم ایجاب نمی‌کرد که دولت به مفهوم مدرن و ناسیونالیستی به‌وجود می‌آمد. از نظر سطح رشد اجتماعی، جامعه قبیلوی بود و قبایل در محدوده نفوذ و قلمرو خودشان، حاکمیت مستقلی داشتند و یک قدرت متمرکز وجود نداشت.

سران قبایل در قندهار بر سر احمدشاه ابدالی تاج پادشاهی را گذاشتند و او برای حکومت خود تشکیلات اداری و نظامی ساخت و دایره نفوذ امپراطوری‌های منطقه را محدود کرد و قلمرو حکومت خود را توسعه داد؛ اما الگوی حکومت‌داری احمد شاه ابدالی مثل سایر حکومت‌ها در آن زمان، براساس

تصرف جغرافیا، جمع‌آوری عنایم و باج‌گیری بود. در حکومت او ساختار متمرکز قدرت و سازمان مدرن، وجود نداشت که قلمرو واحد و مشخصی را مدیریت می‌کرد و یک نظام پایدار، متمرکز و ناسیونالیستی را شکل می‌داد.

با توجه به این واقعیت؛ اگر حکومت‌های پس از احمدشاه ابدالی را تا زمامداری داری عبدالرحمان خان در (۱۸۸۰م) را بررسی کنیم، این حاکمیت‌ها مثل هم بودن، هر شاهزاده‌ای که در هر جایی صاحب قدرت می‌شدند خود را حاکم اعلام می‌کرد و برای گسترش نفوذ خود از زور و لشکر کشی استفاده می‌کرد و منابع را در تصرف خود در می‌آورد و غارت می‌کرد. چرخش قدرت محدود به دایره خانوادگی و قبیله‌ای بود و از آن فراتر نمی‌رفت؛ مگر این که افراد قدرتمند نظامی، از دورن حاکمیت، قدرت را به دست می‌گرفتند و سلطه‌ای خانوادگی فرو می‌ریخت و دودمان دیگری به قدرت می‌رسید.

### **تمرکز قدرت و حاکمیت استبدادی عبدالرحمان خان**

عبدالرحمان خان در اواخر قرن نوزده در افغانستان با کمک امپراطوری انگلیس قدرت را به دست گرفت. زمانی که ناسیونالیسم و مدرنیته در اروپا قدرتمند شده بود و شیوه تولید سرمایه‌داری در حال رشد و گسترش در جهان بود، دولت‌های ناسیونالیستی و استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکا

مستعمره‌های خورد و بزرگ، داشتند و از نیروهای انسانی و منابع اولیه‌ای مستعمرات، برای کسب سود بیش‌تر خود، استفاده می‌کردند.

برای اولین بار ایدهٔ تمرکز قدرت و تشکیل حاکمیت متمرکز و برجیدن قدرت اقوام و قبایل در افغانستان، توسط عبدالرحمان خان با گرایش تسلط قومی و تصرف کردن زمین و مناطق اقوام دیگر، به صورت هدفمند صورت گرفت.

سرکوب، انحصار، محدود کردن و تمرکز گرایی، شاخصه‌های ناسیونالیسم است. (گلنر ۱۳۸۸) این شاخصه‌ها، در حکومت عبدالرحمان وجود داشت.

عبدالرحمان، برای این که قدرت را انحصاری می‌کرد از رویکرد استبدادی، کشتار و کوچ اجباری اقوام غیر پشتون استفاده کرد و از لشکر قومی خود برای استحکام، تمرکز و انحصار قدرت، کار گرفت. او برای اینکه قدرت خود را در میان پشتون‌ها تثبیت می‌کرد، ابتدا با کمک سران قبایل فئودال‌های اقوام غیر پشتون در برابر فئودال‌ها و سران قبایل پشتون که از او اطاعت نمی‌کردند استفاده کرد و بعد با لشکر قومی و بر انگیختن احساسات تباری و مذهبی، مقاومت هزاره‌ها را در هزارجات و از ازیبیک‌ها و تاجیک‌ها را در شمال،

با کشتار جمعی، آواره ساختن و به بردگی گرفتن آن‌ها سرکوب کرد.

عبدالرحمان برای اعمال قدرت خود و تشکیل دولت مرکزی، از شدیدترین نوع خشونت و اعمال غیر انسانی کار گرفت و برای اینکه مقاومت هزاره‌ها و اقوام دیگر را در برابر خود تضعیف می‌کرد، این مردم را از مناطق شان آواره کرد و به جای آن‌ها، نیروهای جنگی خود را به ویژه از قبایل پشتون، جای‌گزین کرد. رویکرد تمرکز گرایی، انحصار و سرکوب‌گری با گرایش و برتری قومی عبدالرحمان، نشان می‌دهد که در دوره زمامداری او، ناسیونالیسم تمامیت‌خواه پشتونیزم شکل گرفته و قدرت را به دست گرفته است. ستم، نابرابری اجتماعی و ملی، از آن زمان، تاکنون که طالبان به کمک امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری بر سرکار آمده‌اند، در افغانستان وجود دارد و به قوت خود باقی است.

### ماهیت ناسیونالیسم افغان

دولت‌سازی و ناسیونالیسم افغان، در جامعه‌ی متکثر افغانستان، بر برتری قومی و به حاشیه بردن اقوام و هویت‌های دیگر شکل گرفته است. مذهب‌گرایی، قبیله‌گرایی و سنت‌گرایی از مولفه‌های این ناسیونالیسم است و بقای آن در این گرایش‌ها است. این شاخص‌ها ناسیونالیسم افغان را

عقبگرا، ارتجاعی و دنبال‌رو ساخته است و در هیچ مقطع تاریخی کارکرد وحدت بخش نداشته است. چه در زمانی که قدرتمند بوده و چه در زمانی که ضعیف بوده و در حاشیه قرار داشته است. این ناسیونالیسم در تمامی این حالات عامل عقبگرایی اجتماعی و وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری بوده است.

مهمترین اولویت این ناسیونالیسم، تمامیت‌خواهی، گرفتن قدرت، انحصار کردن و تحمیل سنت‌های فرهنگی و اجتماعی خود، بر دیگران است. ناسیونالیسم افغان ظرفیت تعامل‌پذیری و تکثرگرایی را ندارد، بنیاد و ماهیت آن بر نفی هویت‌های دیگر، اعمال سلطه و استبداد قبیله‌ای، استوار است.

پاکسازی، حذف فزیکتی، ادغام‌سازی و از بین بردن هویت‌های دیگر، روش‌های غلبه و هژمونی ناسیونالیسم تمامیت‌خواه است. ناسیونالیسم تمامیت‌خواه افغان از آغاز تا کنون از این روش‌ها کار گرفته و با تمامی تلاش‌ها و زمان طولانی که در افغانستان بر سر قدرت بوده به موفقیت نرسیده و نتوانسته در جامعه‌ای متنوع و متکثر قومی و اثنیکی افغانستان، دولت و ملت بسازد و هرباری که در رأس دولت و نظام‌های سیاسی، ناسیونالیست‌های تبارگرا قرار گرفته و از این موقف خواسته اند

که پایه‌های ناسیونالیسم تباری را مستحکم بسازند و از رویکرد حذف، پاکسازی، ادغام و نفی هویت‌های قومی و فرهنگی کار گرفته اند و جامعه را بیش‌تر از پیش، بر گرایش قومی و تباری تقسیم بندی کرده و پیوندهای همبستگی اجتماعی، طبقاتی و فرهنگی را از بین برده و سبب تحکیم سلطه‌ی طبقاتی اغلب در شکل قبیله‌ی و قومی آن شده است. در هرباری که گفتمان ناسیونالیسم افغان و تشکیل دولت و ملت، بر برتری قومی و تباری مطرح شده، این تجربه تکرار شده است. دلیل این ناکامی و عقبگرد این است که تشکیل دولت و ملت‌سازی بر محور برتری قومی و فرهنگی در جامعه‌ای مطرح و اعمال گردیده که این جامعه، متشکل از اقوام و فرهنگ‌های مختلفی است که هیچ کدام آن‌ها، به تنهایی یک کُل را نمی‌سازد. چه از نظر تعداد و چه از نظر موجودیت و توزیع در جغرافیا و قلمروی که حالا افغانستان نامیده می‌شود.

## ستم ملی

بیش از صدوچهل سال از حاکمیت استبدادی امیر عبدالرحمان و ظهور ناسیونالیسم قومی افغان در افغانستان، می‌گذرد. از ابتدا و تاکنون این ناسیونالیسم با استبداد، رویکردهای حذف و کوچ اجباری، پاکسازی، جابجایی جمعیت، انحصارگری و نفی هویت قومی و فرهنگی اقوام دیگر

پرداخته به گونه‌ای نظام‌مند و ساختاری، ستم و تبعیض قومی را مرتکب شده، امکانات ملی و اجتماعی را در انحصار خود قرار داده و از آن برای بقا، هژمونی و سلطه‌ی خود استفاده کرده و روند دموکراتیک شدن جامعه را سد کرده و در برابر آن قرار گرفته است. هر گاهی که شرایط سیاسی و اجتماعی برای تحول ساختاری و اجتماعی مساعد گردیده، این ناسیونالیسم، در برابر این روند قرار گرفته و با توسل به مذهب و احساسات قبیله‌ی و اتنیکی و با کشتار و جنایت از موجودیت و بقای خود دفاع کرده و با این رویکرد، روند تغییر دموکراتیک را به چالش مواجه کرده و با هر بار رجعت به گذشته، بستر و زمینه‌های استبداد و ستم ملی را گسترش داده و در پی هژمونی، انحصار و حذف بوده و با گرایش‌های متفاوت و متضاد، ظاهر می‌شود و هیچ پایبندی به شعارهای که می‌دهد، ندارد. گاهی در هیأت سلطنت‌خواهی، گاهی با هویت کاذب چپی، و گاهی در هیأت جمهوری‌ریاستی و گاهی در هیأت امارت اسلامی و سقوط در دامن امپریالیسم و ارتجاع مذهبی پرورده شده و مهمترین هدف آن تداوم سلطه و وضعیتی است که حاکمیت و بقای آن را تضمین کند.



## رویکردها به ستم ملی

با آن که ستم ملی در جامعه‌ی افغانستان وجود دارد و عامل اصلی آن ناسیونالیسم تبارگرا با ماهیت قبیله‌ی - مذهبی است و این ستم، در تنش و شفاف‌های اجتماعی و شکل نگرفتن همبستگی طبقاتی، نظم و ثبات سیاسی در این جامعه، نقش دارد و روند دموکراتیک شدن جامعه را با چالش مواجه ساخته است؛ اما آنچنانی که باید تاهنوز نسبت به «ستم ملی» دید واقع‌بینانه شکل نگرفته است. به طور کلی در افغانستان، سه نگاه در مورد «ستم ملی» مطرح می‌شود. یکی رویکرد نفی و انکار است و دیگری رویکرد فروانگاشتی و جزئی‌نگری که این ستم را ذیل «ستم طبقاتی» مطرح می‌کند. رویکردهایی که مسأله‌ی ملی را در افغانستان نادیده می‌گیرند و یا جزئی می‌بینند و برای حل آن، دیدگاه و راه حل روشنی را مطرح نمی‌کنند.

نگاه سومی موجودیت ستم ملی را در افغانستان تایید می‌کند و تلاش‌های از این منظر برای بیان و به‌گفتمان کشیدن این موضوع مطرح شده است. اسناد و منابع نشان می‌دهد که ستم و مسأله‌ای ملی در محور توجه و بحث‌های تئوریک متفکران و نهادهای چپی افغانستان بوده و به آن پرداخته‌اند.

طاهر بدخشی بار نخست موضوع ستم ملی و موجودیت آن را در دهه‌ی چهل خورشیدی مطرح کرد و چگونگی این ستم را تحلیل و بررسی کرد و برای حل مسأله‌ای ملی، طرح جمهوری دموکراتیک فدرال را بیرون داد و ساز و کار اجرایی آن را نیز ارائه داد؛ اما گفتمان و دیدگاه طاهر بدخشی در آغاز با نادیده‌انگاری، بدبینی و مخالفت برخورد. ناسیونالیست‌های تمامیت‌خواه و تبارگرا، بدخشی را به تجزیه طلبی متهم کردند و عملاً برای از بین بردن او و جریانی که به وجود آورده بود، دست به کار شدند و سرانجام بدخشی را زندانی و از بین بردند.

مسأله‌ی ستم ملی با آن که بیش‌تر مورد توجه سازمان‌ها و نهادهای چپی بوده و حتا و از جنبش‌های آزادی‌خواهی اقوام و تجزیه طلبی آن‌ها نیز حمایت شده است؛ اما این رویکرد همیشه ثابت نبوده است. (رهایی، برنامه و اساسنامه ۱۴۰۰ خورشیدی) فعالان و نهادهای چپی نسبت به گفتمان ستم ملی در کشور، گاهی در حمایت از آن سخن گفته‌اند و گاهی حتا سخن گفتن از ستم ملی را تجزیه طلبی عنوان کرده‌اند.

در جزوه "با طرد اپرتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش!" گفته شده است: «کشور ما [افغانستان] چند ملیتی است و پدیده تضاد ملی و ستم ملت پشتون بر سایر ملت‌ها در آن، آشکار و قابل لمس می‌باشد. م.ل.ا طی مبارزه طولانی انقلابی

خویش، علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکرات، باید با موضوع ظریف و در ضمن اساسی "وجود ستم ملی" در کشور، برخورد آگاهانه‌ی کمونیستی داشته، آن را بصیرانه حل کرده و نیز هیچ‌گاه از افشا و طرد نظرات شوونیستی و غلط یا مشابه آن «و تئوری» هایی که وحدت رزمندهٔ خلق‌های ما را به هم زده و حتی خصومت‌های ملی را برای شان مطرح می‌سازد، غفلت نوزیم.»

در این جزوه با استناد به مقاله‌ای که در شمارهٔ دوم نشریه‌ی شعله‌ی جاوید منتشر شده که در آن از نبود حق آموزش به زبان مادری و نشر نشدن مطالب به زبان مادری ملیت‌های کشور در رادیو، مصداق موجودیت ستم ملی یاد شده است، را رویکرد سطحی و پیش پا افتاده مطرح کرده و گفته که ستم ملی در افغانستان تنها جنبهٔ فرهنگی و زبانی ندارد و دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است و میزان ستم بر ملیت‌های محروم نیز فرق دارد.

«ستم ملی ملیت حاکم در امور اقتصادی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی را که زبان جز آن است، در بر می‌گیرد. ستم ملی ملیت حاکم پشتون بر ملیت‌های غیر پشتون، به طوری که «رهبری» می‌گوید تنها در زمینهٔ زبان محدود نیست. اعمال ستم ملی ملیت پشتون، بر برخی ملیت‌ها در کلیه امور مشهود بوده و بر

برخی ملیت‌ها در یکی دو مورد برجستگی دارد. مثلاً ستم ملی شوونیست‌های پشتون بالای ملیت هزاره، تقریباً همهٔ امور را احتوا می‌کند (در زمینه‌های شرکت در قوه سیاسی، سطح اقتصادی، فرهنگ و زبان، مذهب و بالاخره در زمینه‌های اجتماعی مانند تمسخر و تحقیر آنان) و بالای ملیت‌های ازبک و تاجیک در اموری متبازر و در اموری غیر متبازر می‌باشد. (البته منظور از امور غیرمتبازر، عدم موجودیت آن نیست) «،  
(گروه انقلابی خلق‌های افغانستان ۱۳۵۳)

نویسندگان این جزوه بیان کرده‌اند که رهبری سازمان جوانان مترقی (شعله جاوید) نسبت به ستم ملی برخوردارپورتونیستی داشته‌اند و این برخورد را در سه عنوان (یک؛ برخورد ناقص و صرفاً تئوریک، دو؛ سکوت، سه؛ رد کامل موجودیت ستم ملی) بررسی کرده و گفته‌اند که سازمان جوانان مترقی در ابتدا نسبت به ستم ملی برخوردار ناقص داشته و ستم ملی را به مسأله‌ی فرهنگی و زبانی تقلیل داده‌اند و به ابعاد دیگری ستم نپرداخته‌اند و از زمان انتشار نشریه شعله‌ی جاوید تا انشعاب اول در این سازمان (۱۳۴۹) نسبت به مسأله‌ی ستم ملی سکوت کرده‌اند و بعد از آن (مرحله سوم) «تزی [تئوری] خود را با غرور تمام در باره مسأله ملی ارائه داده و ستم ملی را انکار می‌کند و چنین استدلال می‌کند: چون بورژوازی ملیت

پشتون به آن حد رشد نکرده تا حاکمیت ملی خود را ایجاد نموده باشد از این رو طبقه حاکمه پشتون به وسیله نیروهای امپریالیستی بر سر قدرت نشست، نه به اساس رشد طبیعی خود یعنی با رشد بورژوازی اش. لہذا ستمی که طبقه حاکمه پشتون بر اقلیت‌های ملی روا می‌دارد همانا ستم امپریالیسم است؛ که به نام ستم ملی یاد می‌شود». (گروه انقلابی خلق های افغانستان ۱۳۵۳)

با آن که در این جزوه از نادیده گرفتن ستم ملی و از جزئی نشان دادن آن و بزرگنمایی ستم امپریالیستی و عمدۀ نشان دادن آن، انتقاد شده است؛ اما این رویکرد انتقادی پایدار نمانده، موضع و تحلیل رهبران سازمان رهایی در نشریه‌ی مشعل رهایی به نحوی تغییر می‌کنند و با آن که تاکید می‌کنند که موضع این سازمان در مورد ستم ملی آنست که قبلاً بیان شده است؛ اما ستم ملی را جزئی و تضاد غیرعمده بیان می‌کنند و می‌نویسند: «در شرایطی که تمام ملیت‌های کشور مورد تجاوز دشمن مشترک چون روسیه قرار گرفته اند این تضاد [ستم ملی] از جمله تضادهای غیرعمده است. حل تضاد عمدۀ یعنی کسب استقلال از متجاوزین، مقدمه ایست برای آزادی و حق تعیین سرنوشت ملی در چارچوب افغانستان واحد». (رهایی، مشعل رهایی ۱۳۵۹)

دید می‌شود که در اسناد تئوریک و تحلیلی نهادهای چپی، به مسأله‌ی ستم ملی به قدری پرداخته شده است؛ اما اگر بررسی دقیق صورت بگیرد، به این نکته می‌رسیم که موضع گیری‌ها و تئوری‌پردازی‌ها در مورد حل مسأله‌ی ملی، و قتیکه به مرحله‌ی عمل می‌رسند، تغییر می‌کنند. چنین رویکرد متناقض نشان می‌دهد که رویکرد و موضع حلقات و نهادهای چپی افغانستان به ستم ملی ثابت نبوده تحت تاثیر گفتمان ناسیونالیستی و گرایش‌های از این نوع قرار داشته است. یا به دلیل حساسیت موضوع یا با روحیه‌ی محافظه کاری این ستم را با فروانگاشتی ذیل ستم طبقاتی به بحث می‌گیرند. بنابراین؛ گفته می‌توانیم که تفکر غالب در میان نیروها و حلقات چپی در افغانستان، نسبت به ستم ملی، تا هنوز محافظه کارانه و تقلیل گرایانه است و آنچنانی که لازم است به راه حل روشنی برای حل مسأله‌ای ملی پرداخته نشده است. تا زمانی که دید واقع‌بینانه نسبت به حل مسأله‌ای ملی به وجود نیاید و برای آن گفتمانی صورت نگیرد و در عرصه‌ی عمل به تناقض گویی و تقلیل‌گرایی رو بیاوریم و یا این ستم را با گرایش ناسیونالیستی نخواهیم که از بین برود؛ ما در از بین بردن ستم ملی و بستر سازی یک جامعه‌ای دموکراتیک و تحقق آرمان برابری خواهی و سوسیالیستی ناتوانیم و به ظرفیت لازم برای دگرگون شدن و دگرگون سازی شرایط حاکم در جامعه، نرسیده ایم.

## ناسیونالیست‌های تمامیت‌خواه و نفی ستم ملی

ناسیونالیست‌های تمامیت‌خواه مربوط به طبقه و قوم حاکم، ستم ملی را انکار می‌کنند و حتا مطرح کردن آن را مصیب بزرگ تلقی می‌کنند و پرداختن به این مشکل تاریخی را تجزیه طلبی و دنباله‌روی از عوامل بیگانه می‌دانند.

دکتور نور احمد خالدی در مقاله‌ای با عنوان «افغانستان و مسئله ستم ملی»، سخن گفتن از این که ستم ملی وجود دارد را «در صدر مصائب افغانستان» مطرح می‌کند و در آغاز این مقاله نوشته است: «ادعای موجودیت «ستم ملی» در صدر مصائب افغانستان، حربه ایست که گروه‌های قوم‌گرای مربوط به بعضی اقلیت‌های ملی، در توجیه وضعیت خویش در عقب آن موضع گرفته اند. این گونه ادعاها از سال ۱۹۹۲ به بعد و بخصوص بعد از سقوط دولت طالبان در سال ۲۰۰۱ م، به بستر فکری گسترش نفرت بر ضد قوم پشتون برای ادامه، کسب و ایجاد زمینه‌های هژمونی قومی، فدرالیزم خواهی، خراسان طلبی و تجزیه طلبی مبدل شده است.» (خالدی ۲۰۲۰)

## سخن پایانی

طالبان گروه ارتجاعی و عقب‌گرای مذهبی است که با مدنیت، آزادی، برابری، حقوق انسانی زنان و ارزش‌های دموکراتیک سرستیز دارد و گرایش شدیدی به تطبیق هنجارها و مناسبات

قبیلوی و سنتی دارد. خواستگاه اصلی گروه طالبان جامعه‌ی پشتون در افغانستان و پاکستان بوده و رهبری مذهبی آن نیز در انحصار ملاهای سنتی و متعصب این جامعه است. در مدیریت سیاسی طالبان افراد تحصیل کرده‌ی دانشگاهی و مذهبی که گرایش شدید به برتری قومی و دید ارتجاعی ملایم تر از ملاهای سنتی دارند، نیز نقش دارند.

این گروه در کارگاه استفاده‌ی ابزاری قدرت‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری متولد شده است و زمینه و بستر مناسب پرورش آن جامعه‌ی مذهبی افغانستان و به‌ویژه جامعه‌ی پشتون، روستاها و مناطقی این جامعه است که از رشد اجتماعی و فرهنگی باز نگه‌داشته شده‌اند. در این روستاها و مناطق دور افتاده، ارزش‌ها و مناسبات سنتی - قبیلوی بر اذهان و باور مردم فقیر حکم روایی می‌کنند و کودکان آن‌ها از سواد و آموزش دانش جدید محروم هستند.

این کودکان از تولد تا بزرگسالی در مسجدها و مدارس مذهبی - سنتی، بدوی‌ترین باورهای مذهبی - قبیلوی را فرا می‌گیرند. قشر حاکم مذهبی در این جامعه که در سطح بالاتری از مناسبات نظام سرمایه‌داری، مورد استفاده و بهره‌برداری برنامه‌های سیاسی و نظامی و قدرت‌های سرمایه‌داری قرار دارند، این کودکان فقیر و تربیت شده در



مساجد و مدارس را به خدمت می‌گیرند و از آن‌ها به عنوان سوخت جنگ (سرباز و انتحاری) استفاده می‌کنند. نیروهای نظامی و مسلح این گروه این گونه اند. فقر، بیکاری و محرومیت از آگاهی انسانی و دانش، عامل‌های اند که زمینه‌ای باز پروری و به خدمت گرفتن کودکان و جوانان فقیر و محروم را برای رهبران طالبان فراهم می‌کنند که وجود آن‌ها نیروی جنگی این گروه را به وجود می‌آورد و مرگ و کشته شدن آن‌ها، هزینه‌ای سنگین اقتصادی را بر دوش رهبران طالبان، گرداندگان پشت صحنه‌ی آن‌ها و قدرت‌های سرمایه‌داری تحمیل نمی‌کند.

در دوبری که طالبان با حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی در افغانستان حاکم شده‌اند، به برتری قومی و ایجاد نظام استبدادی- مذهبی پایبندی نشان داده اند و به حذف و پاکسازی اقوام از ادارات دولتی، به جابجایی جمعیت و اعمال ستم بر اقوام دیگر و جانب‌داری قومی در منازعات اجتماعی که منجر به کوچ اجباری و گرفتن زمین افراد و مناطق غیر پشتون شده است، عمل کرده اند. بخشی از این نوع عملکرد طالبان که در دور دوم حاکمیت آن‌ها، اتفاق افتاده و در رسانه‌ها و منابع خبری بازتاب یافته است، در این مقاله

مستند شده و رویکرد برتری قومی و اعمال ستم ملی از سوی این گروه را ثابت می‌سازد.

ناسیونالیست‌هایی تمامیت خواه و برتری طلب، از این گروه، تنها به دلیل ماهیت قومی و گرایش برتری قومی که دارند، حمایت می‌کنند و برای احیای هژمونی و سلطه‌ی قومی شان به این گروه تمسک ورزیده‌اند، در رسانه‌ها به‌عنوان کارشناس و تحلیل‌گر سیاسی ظاهر شده و به نفع این گروه سخن می‌گویند.

در این مقاله توضیح داده شده که ناسیونالیسم قومی - تباری از دورهٔ حاکمیت عبدالرحمان بر پایه‌ی حذف و پاکسازی اقوام دیگر، کوچ اجباری و انحصار‌گری شکل گرفته و تاکنون این روش را دنبال می‌کند و در برقراری نظم سیاسی در جامعه‌ی متشکر فرهنگی و قومی افغانستان ناکام بوده است. دلیل ناکامی آن، ماهیت و رویکرد استبدادی آن است که در جامعه‌ای چند قومی - فرهنگی افغانستان مرتکب می‌شود و عامل ستم ملی بر اقوام محروم بوده و نمی‌تواند که همبستگی اجتماعی را به وجود بیاورد و زمینه‌ی همزیستی و ایجاد نظم سیاسی پایدار و قدرتمندی را که مورد قبول کلیت این جامعه باشد را از بین برده و این جامعه را از پیشرفت باز داشته و به میدان جنگ

نیابتی قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی و منطقه تبدیل کرده است.

با توجه به سرگذشت ناکام ناسیونالیسم تمامیت خواه قومی در افغانستان و اصرار آن بر حذف فزیکتی، کوچ اجباری، جابجایی جمعیت و انحصار قدرت سیاسی و حذف اقوام از مشارکت در دولت و تبعیض و عدم توزیع منابع اجتماعی، این مسایل، سبب پایداری و ریشه‌دار تر شدن هرچه بیش تر ستم ملی می‌شود؛ اما مسأله این است که این ستم انکار می‌شود یا با فرو انگاشتی ذیل ستم طبقاتی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این نگاه‌ها مبحث ستم ملی، پرداختن به آن و راهکار مبارزه با آن را در حاشیه قرار می‌دهند.

سرچشمه‌ی این نگرش‌ها اگر گرایش‌ات ناسیونالیستی و تباری باشد یا درک غیر واقع‌بینانه، در هر دو صورت، در پایدار ماندن ستم ملی نقش دارد.

زمانی در افغانستان همبستگی اجتماعی و توافق جمعی و پایدار، برای داشتن نظام سیاسی مورد قبول، شکل می‌گیرد که در گام نخست ماهیت ناسیونالیسم تباری را بیش تر بشناسیم و به این نتیجه رسیده باشیم که این ناسیونالیسم در جامعه‌ی متکثر قومی و فرهنگی افغانستان، عامل ستم ملی

است و برای از بین بردن این ستم راهکار درست را طرح و دنبال کنیم.

## منابع

۸ صبح، روزنامه (۱۴۰۱) «طالبان از پنجشیر ده‌ها خانواده را کوچ اجباری داده‌اند.» گزارش خبری.

۸ صبح، روزنامه (۱۴۰۱) «طالبان زبان فارسی را از لوحه شفاخانه حوزه‌ای هرات حذف کردند» گزارش خبری، هرات.

۸ صبح، روزنامه (۱۴۰۳) «کوچ اجباری ده‌ها خانواده در ولایت غزنی؛ طالبان زمین سه روستا را به طالبان واگذار کردند» گزارش خبری ۱۲ سنبله.

انترنشنال، افغانستان (۱۴۰۲) تلویزیون افغانستان انترنشنال. ۳ میزان.

بی بی سی، فارسی (۱۴۰۲) «جنگال‌های قومی در جوی نو؛ هزاره‌های ارزگان خاص «مستندات قتل‌ها و ناامن‌سازی‌ها» را به سازمان ملل فرستاد.» گزارش خبری.

خالدی، نور احمد (۲۰۲۰) افغانستان و مسأله ستم ملی. ۱۳ جنوری.

دویچه وله (۱۴۰۰) انتقاد دیده بان حقوق بشر از کوچ اجباری هزاره‌ها در افغانستان.

رهایی، سازمان (۱۴۰۰) خورشیدی. برنامه و اساسنامه. سازمان رهایی افغانستان.

رهایی، سازمان (۱۳۵۹) مشعل رهایی. شماره اول.

غلام محمد غبار (۱۳۶۸) افغانستان در مسیر تاریخ. بی جا: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری اسلامی.

فارسی، اندیپندنت (۲۰۲۱) «کوچ اجباری هزاره ها در دایکندی، یاد آور جنایت عبدالرحمان» گزارش خبری. دستیابی در سپتامبر ۲۵، ۲۰۲۱.

گروه انقلابی خلق های افغانستان (۱۳۵۳) با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم. گروه انقلابی خلق های افغانستان.

گلنر، ارنست (۱۳۸۸) ناسیونالیسم. با ترجمه سید محمد علی تقوی. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

با توجه به سرگذشت ناکام ناسیونالیسم تمامیت خواه قومی در افغانستان و اصرار آن بر حذف فزیکتی، کوچ اجباری، جابجایی جمعیت و انحصار قدرت سیاسی و حذف اقوام از مشارکت در دولت و تبعیض و عدم توزیع منابع اجتماعی، این مسایل، سبب پایداری و ریشه‌دار تر شدن هرچه بیش تر ستم ملی می‌شود؛ اما مسأله این است که این ستم انکار می‌شود یا با فرو انگاشتی ذیل ستم طبقاتی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این نگاه‌ها مبحث ستم ملی، پرداختن به آن و راهکار مبارزه با آن را در حاشیه قرار می‌دهند.

سرچشمه‌ی این نگرش‌ها اگر گرایش‌ات ناسیونالیستی و تباری باشد یا درک غیر واقع‌بینانه، در هر دو صورت، در پایدار ماندن ستم ملی نقش دارد.

زمانی در افغانستان همبستگی اجتماعی و توافق جمعی و پایدار، برای داشتن نظام سیاسی مورد قبول، شکل می‌گیرد که در گام نخست ماهیت ناسیونالیسم تباری را بیش تر بشناسیم و به این نتیجه رسیده باشیم که این ناسیونالیسم در جامعه‌ی متکثر قومی و فرهنگی افغانستان، عامل ستم ملی است و برای از بین بردن این ستم راهکار درست را طرح و دنبال کنیم.

